

مال او یابد که کسبی می کند

نادری باشد که گنجی بر زند



از آن دم که صاحب این قلم با دست تقدیر به خدمتگزاری این مآدبه نور و سفره بهشتی معارف آسمانی افتخار یافت تا به امروز که هفتمین شماره از این دفتر معرفت را به عنوان شماره ۵۶ فصلنامه به دست شما خواننده ارجمند می سپارد، همواره همت قلم را بر این گماشت تا در اندازه توش و توان ناچیزش غربت را از چهره نهج البلاغه بزدايد، کتاب عزیز و عظیمی که چونان صاحبش امیر بیان همچنان مظلوم و غریب است. این بنده در نخستین شماره‌ای که از این فصلنامه در قم، آشیانه اهل بیت علیهم‌السلام، فراید پژوهشگران و دانشوران حوزوی قرار گرفت (شماره ۵۰) در سخنی کوتاه همراه بیان ویژگی‌های خاص نهج البلاغه در حد دانش ناچیز خود به عرض محققان علوم اسلامی در حوزه رساندم که ادامه انتشار این فصلنامه در فضای پژوهشی حوزه گامی است در راستای تغذیه علمی مراکز آموزش عالی حوزوی و دانشگاهی به شکل و شیوه‌ای رساتر و روانتر با پایمردی مردان دانش و تحقیق حوزه در شاخه‌های گوناگون علوم اسلامی بر پایه آموزه‌های علوی علیهم‌السلام که جامعه امروز به دلایل فراوان سخت بدان نیازمند است.

اکنون و در این واپسین گویه صمیمی بر آن درخواست پیشین پای فشرده همراه با آرزوی توفیق برای پژوهشگران و گردانندگان فصلنامه خاضعانه می‌افزایم که در پیشگاه امیرمومنان علیهم‌السلام همه بدون چشمداشت هیچ مزدی و نهادن هیچ منتی به اقتضای ولایتمداری و عشق به مولا و مکتب والای او باید و باید نهایت توش و توان خود را به کار بندیم تا کار این فصلنامه همچنان با شکوه و پرشتاب به پیش رود که طلیعه آن برای دیده آشنایان راه، نویدبخش روزهایی بسی روشن‌تر و عالی‌تر است. چونان پرنده سرمازده‌ای که با آفتاب

چاشتگاه بهاری به جنبش آید و آنگاه حرکتی و گامی و پروازی تا شاخسار بلند عزت و شکوه.
با این همه بی‌مناسبت نیست که در راستای سوز این واپسین گویه به حکمت بلند علوی بیندیشیم که
فرمود: «إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنْفِرُوا أَفْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ؛ (نهج البلاغه، حکمت ۱۳) آنگاه که
آغازهای پیدایی نعمت‌های خداوندی پدیدار گشت با کم‌سپاسی و بی‌توجهی، خود را از دنباله و ادامه آن
محروم مساز.» که:

شکر جان نعمت و نعمت چو پوست	ز آنکه شکر آرد تو را تا کوی دوست
نعمت آرد غفلت و شکر انتباه	صید نعمت کن به دام شکر شاه
باشد آن کفران نعمت در مثال	که کنی با محسن خود تو جدال
	(مثنوی مولوی، دفتر سوم)

